



متن حاضر گزیده ای از خاطرات، زندگینامه و وصیت نامه تنی چند از شهدا مدافع حرم می باشد که صرفاً جهت آشنایی با گوشه ای از خصوصیات اخلاقی، منش و تفکرات آن شهدای عزیز گردآوری شده است.

○ شهید مدافع حرم حمید سیاهکالی مرادی

● از زبان همسر شهید



معنویت و اخلاق نیک در زندگی شهدا جایگاه بالایی دارد و حال همسر شهید برای ما از حس خوب خدا در زندگی شهید حمید سیاهکالی مرادی چنین می گوید:

حمید آقا از غیبت بیزار بود و اگر در مجلسی غیبت می شد سعی می کرد مجلس را ترک کند. همیشه به من می گفت: «دلَم می خواهد در منزل ما غیبت نباشد تا خدا و ائمه اطهار به خانه و زندگی ما جور دیگری نگاه کنند.»

به نظافت و پاکیزگی بسیار مقید بود. دوستانش تعریف می کردند در منطقه باوجود کمبود آب، هرروز صبح محاسن و موهایش رو مرتب می کرد و می گفت مومن باید همیشه مرتب باشد تا هر کس مذهبی ها را دید بداند ما هم مرتب و شیک هستیم.

هیچ وقت در این سه سال ندیدم حمید پایش را جلوی پدر و مادر خودش و من دراز کند یا با صدای بلند جلوی شان صحبت کند. خیلی به این جمله لقمان عمل می کرد که هر جا می روید چشم، زبان و شکم نگه دارید و به یاد ندارم جایی رفته باشد و این ها را رعایت نکرده باشد.

ساعات آخر بدرقه، همسرم گفت «دوری از تو برایم سخت است، من آنجا در کنار دوستانم و پشت تلفن نمی توانم بگویم دوستت دارم، نمی توانم بگویم دلَم برایت تنگ شده، چه کنم؟». یاد همسر یکی از شهدا افتادم، به حمید گفتم: «هر زمان دلت تنگ شد بگو یادت باشه و من هم خواهم گفت یادم هست...»

این طرح را پسندید و با خوشحالی هنگام پایین رفتن از پله های خانه بلندبلند می گفت «یادت باشه، یادت باشه» و من هم با لبخند درحالی که اشک می ریختم و آخرین لحظات بودن با معشوقم را در ذهن حک می کردم پاسخ می دادم «یادم هست ...یادم هست ...»

● باید در تاریخ ثبت کرد

حضرت آیت الله خامنه ای در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری به داستانی ویژه از یک شهید مدافع حرم، در کتابی که اخیراً خوانده اند اشاره کردند. ماجرای که به اعتقاد رهبر انقلاب آن را باید در تاریخ ثبت کرد. کتاب «یادت باشد» روایت زندگی شهید حمید سیاهکالی مرادی، از زبان همسر این شهید گران قدر است. پایگاه اطلاع رسانی **KHAMENEI.IR** به مرور بیانات امروز رهبر انقلاب درباره داستان درخشان زندگی این دو جوان می پردازد.

یک کتابی تازه خوانده ام که خیلی برای من جالب بود. دختر و پسر جوان -زن و شوهر- متولدین دهه ی ۷۰، می نشینند برای اینکه در جشن عروسی شان گناه انجام نگیرد، نذر میکنند سه روز روزه بگیرند! به نظر من این را باید ثبت کرد در تاریخ که یک دختر و پسر جوانی برای اینکه در جشن عروسی شان ناخواسته خلاف شرع و گناهی انجام نگیرد، به خدای متعال متوسل میشوند، سه روز روزه میگیرند. پسر عازم دفاع از حریم حضرت زینب (سلام الله علیها) میشود؛ گریه ی ناخواسته ی این دختر، دل او را می لرزاند؛ به این دختر -به خانمش- میگوید که گریه ی تو دل من را لرزاند، اما ایمان من را نمی لرزاند! و آن خانم میگوید که من مانع رفتن تو نمیشوم، من نمیخواهم از آن زنهایی باشم که در روز قیامت پیش فاطمه ی زهرا سرافکننده باشم! ببینید، اینها مال قضایای صد سال پیش و دویست سال پیش نیست، مال سال ۹۴ و ۹۵ و مال همین سالها است، مال همین روزهای در پیش [اروی] ما است؛ امروز این است. در نسل جوان ما یک چنین عناصری حضور دارند، یک چنین حقیقت های درخشانی در آنها حضور دارد و وجود دارد؛ اینها را باید یادداشت کرد، اینها را باید دید، اینها را باید فهمید. فقط هم این [یک نمونه] نیست که بگویید «آقا! به یک گل بهار نمیشود»؛ نه، بحث یک گل نیست؛ زیاد هستند از این قبیل. این دو -زن و شوهری که عرض کردم- هر دو دانشجو بودند که البته آن پسر هم بعد می رود شهید میشود؛ جزو شهدای گران قدر دفاع از حریم حضرت زینب (سلام الله علیها) است. وضعیت این جوری است.

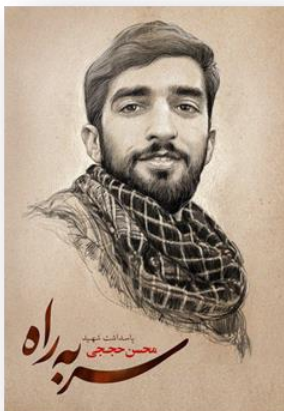
● برشی از وصیت نامه

اما یک نکته و آن این است اگر در حال حاضر در جبهه سخت تعدادی از برادران در حال جهاند دلخوش هستند که جبهه فرهنگی که عقبه هستند، عقبه ای که تداوم جبهه سخت را شامل می شوند و عامل اصلی جهادگران جبهه سخت می باشد توسط تمامی جوانان رعایت می شود و امید است که خواهران در این زمینه با حفظ حجابشان پیشگام این جبهه باشند ان شاءالله...

اما به نظر این حقیر هیچ چیز بالاتر از حسن کلام و حسن رفتار نیست در عموم جامعه و مخصوصاً در بین نظامیان و بالخصوص در میان پاسداران حریم ولایت.

○ شهید محسن حججی

● به روایت خواهر شهید حججی است:



اگر سر کنترل تلویزیون بگومگو نمی کردیم روزمان شب نمی شد! آخرش هم پدرم می آمد و کنترل را از همه مان میگرفت. توی یکی از همین کش و قوسها بود که من تلویزیون را انداختم. خرد و خاکشیر شد. بچه که بودیم و بستنی می گرفتیم، سهم خودش را می خورد و با آن قیافه نی قلیانی اش خیلی مظلومانه به ما نگاه می کرد. دلم خیلی به حالش می سوخت. بستنی ام را می دادم بهش. نامردی نمی کرد؛ تا چوبش را هم خوب لیس نمی زد ول نمی کرد. تازه می فهمیدم سرم کلاه گذاشته.

با این همه، وقتی می گویند محسن، اولین چیزی که به یادم می آید عبادت هایش است. با فاصله نماز می خواند.

نماز مغربش را می خواند و عشا را می گذاشت یک ساعت بعد. ظهر و عصر هم همین طور. می گفت سنت پیامبر است.

روی حجابمان غیرت به خرج می داد. میگفت: مانته هر چقدر هم بلند و گشاد باشه؛ آخرش چادر نمیشه؛ میراث خاکی حضرت زهرا چادره. شما باحجاب باشید، چهار نفر هم که به شما نگاه کنند یه ذره حجابشون رو خوب میکنن.

دوازده سالم بود که با مؤسسه شهید کاظمی به اردوی راهیان نور رفت. عکسی از حاج ابراهیم همت با یک عروسک برایم آورد. آن عکس تلنگری شده بود که به شهدا علاقه پیدا کنم. محسن گفت: این عکس رو بذار جلوی چشمت و نگاش کن. از شهدا الگو بگیر واسه زندگی.

خیلی دوست داشتم بروم راهیان نور. نشد تا اینکه دوران دانشجویی قسمت شد. مدام بهم پیام می داد. خیلی خوشحال شده بود. می گفت: یادت باشه این سفری که رفتی سفر عادی نیست؛ تا می تونی استفاده کن. یک بار پیام داد که حس می کنم الان جای خیلی خوبی هستی. کنار شهدای تازه تفحص شده بودم. گفت: «کجایی؟» گفتم: «کنار شهدای گمنامم.» خیلی خوشحال شد که در آن لحظه به من پیام داده است. گفت: «برام خیلی دعا کن.» چند ساعت بعد بهش پیامک زدم: «محسن من الان شلمچه ام.» گفت: «غروب شلمچه خیلی قشنگه.» وقتی این پیام ها را می داد بیشتر به عظمت جایی که رفته بودم پی می بردم.

سرباز که بود مادرم برایش لواشک و آجیل می خرید و می فرستاد. نامه هم می نوشت و می گذاشت رویش. ما هم یکی دو خط زیر نامه باهاش احوال پرسی می کردیم. رفتیم دزفول دیدنش. بیرون پادگان ایستاده بودیم منتظرش. من و زهره با موبایل فیلم می گرفتیم تا لحظه ای که می آید سمتمان ثبت شود. شلوغ می کردیم: «تا دقایقی دیگر محسن وارد می شود... میوسن داره میاد... اوناهاش...!» وقتی آمد ساکت شدیم. مادر آمد پایین بغلش کرد؛ ولی ما نه، رویمان نمی شد. روبوسی می کردیم، ولی رویمان نمی شد بغلش کنیم. فقط وقتی خداحافظی کرد برای سوره بغلش کردیم، چون مطمئن بودیم دیگر نمی بینیمش

● برشی از وصیت نامه

چند ساعتی بیشتر به رفتن نمانده است، هرچه به زمان رفتن نزدیک تر می شوم قلبم بی تاب تر می شود... نمی دانم چه بنویسم و چگونه حس و حال را بیان کنم... نمی دانم چگونه خوشحالی ام را بیان کنم و چگونه و با چه زبانی شکر خدای منان را به جای بیاورم... به حسب وظیفه چند خطی را به عنوان وصیت با زبان قلم می نویسم...

نمیدانم چه شد که سرنوشت مرا به این راه پر عشق رساند... نمی دانم چه چیزهایی عامل آن شد...

بدون شک شیر حلال مادرم، لقمه حلال پدرم و انتخاب همسر و خیلی چیزهای دیگر در آن اثر داشته است...

عمریست شب و روزم را به عشق شهادت گذرانده ام... و همیشه اعتقاد این بوده و هست که با شهادت به بالاترین درجه ی بندگی میرسم...

خیلی تلاش کردم که خودم را به این مقام برسانم اما نمی دانم که چقدر توانسته ام موفق باشم...

چشم امیدم فقط به کرمخدا و اهلبیت است و بس امید دارم این رو سیاه پرگناه را هم قبول کنند و به این بنده ی بدِ پرخلا نظری از سر رحمت بنمایند...

که اگر این چنین شد؛ الحمدالله رب العالمین...

اگر روزی خبر شهادت این بنده حقیر سرا پا تقصیر را شنیدید؛ علت آن را جز کریمی و رحیمی خدا ندانید...

اوست که رو سیاهی چون مرا هم می بخشد و مرا یاری می کند...

○ شهید حاج قاسم سلیمانی

● فقط برای خدا

- ❖ می خواستند عکس یادگاری بگیرند. از ماشین پیاده شد. یک گروه دیگر برای دومین بار از ماشین پیاده‌اش کردند برای عکس گرفتن. دفعه سوم، یک خانم خواست عکس بگیرد؛ با حجاب نامناسب. پیاده شد و با او هم عکس گرفت. گفت: باور نمی کردم با من عکس بگیرید. از امروز سعی می کنم حجابم را درست کنم.
- ❖ آمد به خط فاطمیون. شب که شد، گفتیم لابد می رود یک جایی دور از هیاهوی رزمندگان استراحت کند. کفشهایش را گذاشت زیر سرش، گوشه ی اتاق دراز کشید. خودمان خجالت کشیدیم؛ اتاق را خلوت کردیم که چند ساعت استراحت کن.
- ❖ باغبان اسم رئیس جمهور آمریکا را روی سگش گذاشته بود. وقتی فهمید، عصبانی شد. گفت: درسته او دشمن ماست و ما قبولش نداریم، ولی یک انسانه؛ هیچ وقت اسم یک انسان را روی حیوان نگذار.
- ❖ روزه که تمام شد، غییش زد، خیلی گشتیم تا متوجه شدیم رفته است سراغ شستن سرویس های بهداشتی. گذاشت کسی کمکش کند. می گفت: افتخارم این است که خادم روزه ی حضرت زهرا باشم.

● برشی از وصیت نامه

خواهران و برادران مجاهد در این عالم، ای کسانی که سرهای خود را برای خداوند عاریه داده‌اید و جانها را بر کف دست گرفته و در بازار عشق‌بازی به سوق فروش آمده‌اید، عنایت کنید: جمهوری اسلامی، مرکز اسلام و تشیع است.

امروز قرارگاه حسینبنعلی، ایران است. بدانید جمهوری اسلامی حرم است و این حرم اگر ماند، دیگر حرمها میمانند. اگر دشمن، این حرم را از بین برد، حرمی باقی نمیماند، نه حرم ابراهیمی و نه حرم محمدی ص.

برادران و خواهران! جهان اسلام پیوسته نیازمند رهبری است؛ رهبری متصل و منصوب شرعی و فقهی به معصوم. خوب میدانید منزهترین عالم دین که جهان را تکان داد و اسلام را احیا کرد، یعنی خمینی بزرگ و پاک ما، ولایت فقیه را تنها نسخه نجاتبخش این امت قرار داد؛ لذا چه شما که به عنوان شیعه به آن اعتقاد دینی دارید و چه شما که به عنوان سنی اعتقاد عقلی دارید، بدانید [باید] به دور از هرگونه اختلاف، برای نجات اسلام خیمه ولایت را رها نکنید. خیمه، خیمه ی رسول الله است. اساس دشمنی جهان با جمهوری اسلامی، آتش زدن و ویران کردن این خیمه است. دور آن بچرخید. والله والله والله این خیمه اگر آسیب دید، بیت الله الحرام و مدینه حرم رسول الله و نجف، کربلا، کاظمین، سامرا و مشهد باقی نمیماند؛ قرآن آسیب میبیند.

برادران و خواهران عزیز ایرانی من، مردم پر افتخار و سربلند که جان من و امثال من، هزاران بار فدای شما باد، کما اینکه شما صدها هزار جان را فدای اسلام و ایران کردید؛ از اصول مراقبت کنید. اصول یعنی ولی فقیه، خصوصاً این حکیم، مظلوم، وارسته در دین، فقه، عرفان، معرفت؛ خامنه‌ای عزیز را عزیز جان خود بدانید. حرمت او را حرمت مقدسات بدانید.

جمهوری اسلامی، امروز سربلندترین دوره خود را طی میکند. بدانید مهم نیست که دشمن چه نگاهی به شما دارد. دشمن به پیامبر شما چه نگاهی داشت و [دشمنان] چگونه با پیامبر خدا و اولادش عمل کردند، چه اتهاماتی به او زدند، چگونه با فرزندان مطهر او عمل کردند؟ مذمت دشمنان و شماتت آنها و فشار آنها، شما را دچار تفرقه نکند.

بدانید که میدانید مهمترین هنر خمینی عزیز این بود که اول اسلام را به پشتوانه ایران آورد و سپس ایران را در خدمت اسلام قرار داد. اگر اسلام نبود و اگر روح اسلامی بر این ملت حاکم نبود، صدام چون گرگ درنده‌های این کشور را میدرد؛ آمریکا چون سگ هاری همین عمل را میکرد، اما هنر امام این بود که اسلام را به پشتوانه آورد؛ عاشورا و محرم، صفر و فاطمیه را به پشتوانه این ملت آورد. انقلابی در ایجاد کرد. به این دلیل در هر دوره هزاران فداکار جان خود را سپر شما و ملت ایران و خاک ایران و اسلام نمودند و بزرگترین قدرتهای مادی را دلیل خود نمودند. عزیزانم، در اصول اختلاف نکنید.

وصیت میکنم اسلام را در این برهه که تداعی یافته در انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی است، تنها نگذارید. دفاع از اسلام نیازمند هوشمندی و توجه خاص است. در مسائل سیاسی آنجا که بحث اسلام، جمهوری اسلامی، مقدسات و ولایت فقیه مطرح می‌شود، اینها رنگ خدا هستند؛ رنگ خدا را بر هر رنگی ترجیح دهید.

لطفا جهت شرکت در قرعه کشی اهدا ۵ قطعه تابلو فرش متبرک از حرم مطهر امام رضا علیه السلام ویژه مطالعه کنندگان متن حاضر صرفاً یک کد ۵ رقمی و بدون فاصله که شامل عدد گزیننده های صحیح منتخب شما است (مثال ۲۲۱۱۲) را به همراه نام و نام خانوادگی تا تاریخ ۱۹ مرداد ماه به شماره تلفن همراه ۰۹۱۰۲۹۷۵۵۰۱ پیامک نمایید.

ضمناً جهت اطلاع از برندگان قرعه کشی می توانید در تاریخ ۲۰ مرداد ماه

به کانال اطلاع رسانی مسجد قائم (عج) در پیام رسان های سروش و تلگرام به آدرس @masjedqaem_aj مراجعه نمایید.

۱) دلخوشی جهادگران جبهه سخت در چه چیزی است؟

۱. عقبه جبهه فرهنگی

۲. تجهیزات پیشرفته

۲) از نظر شهید سیاهکالی بالاترین چیز برای عموم جامعه چه چیزی است؟

۱. حسن کلام و رفتار

۲. دوری از تجملات

۳) از نظر شهید حججی چه چیز وی را به راه پر عشق شهادت کشاند؟

۱. لقمه حلال

۲. شرکت در دوره های آموزشی

۴) از نظر شهید سلیمانی در صورت از بین رفتن کدام حرم، حرم دیگری باقی نخواهند ماند؟

۱. کعبه

۲. جمهوری اسلامی

۵) اساس دشمنی جهان با جمهوری اسلامی جهت آتش زدن کدام خیمه است؟

۱. بیت الله الحرام

۲. خیمه ولایت

جهت مطالعه بیشتر در مورد شهدای ذکر شده در این متن میتوانید به کتاب های ذیل ذکر مراجعه نمایید:

✓ یادت باشه (نویسنده محمدرسول ملاحسینی)

✓ سربلند (نویسنده محمد علی جعفری)

✓ شهید محسن حججی (نویسنده زهرا مهدوی)

✓ حاج قاسم (نویسنده علی اکبر مزدآبادی)

✓ ذوالفقار (نویسنده علی اکبر مزدآبادی)

